

## بررسی شرط جانشینی و شروط مالی در صلحنامه‌ی امام حسن علیه السلام \*

محمد صادقیان ک

### چکیده

صلح میان امام حسن علیه السلام و معاویه در سال ۴۱ هجری، سبب گردید تا طی قراردادی میان دو طرف، خلافت از امام حسن علیه السلام به معاویه منتقل گردد. این مسأله موجب حملات متعددی به شخصیت امام در طول تاریخ گردید. از جمله دلایل این حمله‌ها، بندهایی از مفاد صلح‌نامه، شامل شرط خلافت و شروط مالی می‌باشد. اما آنچه در این میان قابل توجه است، بخشی از بندهای صلح‌نامه، ترسیم‌گر شخصیت رهبری است که در اندیشه‌ی حفظ دستاوردهای دینی و فرهنگی است، اما این دو بند، شخصیتی را می‌نمایاند که به قصد بهره‌مندی حداکثری از فرصت به‌دست آمده، برای کسب سود و منفعت بیشتر تلاش می‌کند. کشف درستی یا نادرستی این دو چهره، نیازمند دقتی مضاعف در منابع تاریخی است که این نوشتار در پی چنین دغدغه‌ای است. مقاله‌ی موجود، در راستای بررسی مجدد این صلح‌نامه، به روش توصیفی - تحلیلی و در قالب گزاره‌های تاریخی برگرفته از متون تاریخی دسته‌اول، به این مهم پرداخته است.

**واژگان کلیدی:** امام حسن علیه السلام، معاویه، صلح، مفاد صلح‌نامه، شرط جانشینی، شروط مالی.

---

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۰۲

۱. طلبه سطح چهار حوزه علمیه خراسان و دانشجوی دکتری رشته تاریخ تشیع دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام قم.

mohamad.sadeqian@yahoo.com

از جمله وقایع مهم در تاریخ اسلام، مسأله‌ی صلح امام حسن علیه السلام با معاویه در سال ۴۱ هجری است که ظاهراً فرهنگ ظلم‌ستیزی و عدم سازش با ظالمان را به چالش کشیده است. ظاهر مسأله آن است که امام حسن علیه السلام، حقی را که بعد از ۲۵ سال به صاحب آن - یعنی اهل بیت علیهم السلام - رسیده بود، در اختیار دشمنان اسلام گذاشت و این سبب گردید تا خاندان بنی‌امیه بتوانند سال‌های طولانی، به شکلی قانونی، بر تخت خلافت مسلمین تکیه زده و هر آنچه از انحرافات و بدعت‌ها که مایل بودند، در دین وارد نمایند. از این‌رو مسأله‌ی پذیرش صلح از طرف امام حسن علیه السلام که به ظاهر با فرهنگ ظلم‌ستیزی سازگاری ندارد، سؤالات و شبهات بسیاری را پدید آورده است.

برخی اندیشمندان در بیان علت انتخاب چنین سیاستی از سوی امام حسن علیه السلام مطالبی مطرح نموده‌اند که از جمله آن، تمایل ایشان به کسب راحتی و آسایش در سایه‌ی خلافت بوده است که چون این مهم با وجود معاویه غیرممکن بوده، امام با گرفتن برخی امتیازات، دست به معامله‌ای بزرگ زده و به محض موافقت معاویه با درخواست‌هایش، خلافت را طی صلح‌نامه‌ای واگذار کرده است! این دیدگاه، از سوی مخالفان آن حضرت، بسیار مطرح گردیده و به شکل نقطه‌ی سیاهی در تاریخ شیعه جلوه داده شده است. بیشترین حملاتی که از این منظر به مسأله‌ی صلح امام حسن علیه السلام صورت گرفته، متمرکز بر دو شرط خلافت و دریافت امتیازات مالی صلح‌نامه است. برخی از علمای شیعه، برای پاسخگویی به شبهات وارده در ماجرای صلح امام علیه السلام، به خصوص این دو شرط، تلاش‌های بسیاری کرده‌اند که قابل تقدیر است اما نگاهی اجمالی به مفاد این صلح‌نامه، عدم تطابق میان این دو بند با سایر مفاد صلح‌نامه و همچنین با سخنان امام حسن علیه السلام، در بیان دلایل صلح را نشان می‌دهد.

درباره‌ی صلح امام حسن علیه السلام، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است. منابع دسته‌اولی ماجرای صلح را به صورت مفصل در خود آورده‌اند؛ از جمله‌ی این کتاب‌ها می‌توان، تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، الفتوح ابن‌اعثم کوفی، الارشاد شیخ مفید، الکامل ابن‌اثیر، تاریخ مدینه دمشق ابن‌عساکر، البدایه و النهایه ابن‌کثیر، و مانند آن را نام برد. در منابع معاصر، کتاب صلح امام حسن علیه السلام نوشته‌ی شیخ راضی آل‌یاسین، زندگانی حسن بن

علی از باقر شریف قرشی، الحیاه السیاسیه للامام الحسن علیه السلام اثر جعفر مرتضی عاملی، حقایق پنهان احمد زمانی، قصه صلح خونین علی نظری منفرد، صلح الامام الحسن اسبابه و نتایج محمدجواد فضل الله وجود دارد. همچنین برخی مقالات چون «تحلیلی بر صلح امام حسن علیه السلام» حسینی رودباری، «سیمای صلح امام حسن علیه السلام» جعفر انواری، «صلح امام حسن علیه السلام» اصغر حیدری، «اثرات و نتایج صلح امام حسن علیه السلام با معاویه» حسین کیایی، «چرایی و چگونگی صلح امام حسن علیه السلام» محمد مرادی خلج، از جمله پژوهش‌هایی است که در این زمینه انجام شده است.

### ۱. کوفه در سال چهلم هجری

سال چهلم هجری، سالی پر تنش برای مردم کوفه بود. سه جنگ پی‌درپی در طول پنج سال حکومت حضرت علی علیه السلام، سبب کاهش توان مردم کوفه و کم‌شدن انگیزه‌ی آنان برای جنگیدن با معاویه شد، اما از یک طرف، شهادت حضرت علی علیه السلام در ببحوحه‌ی آماده‌سازی سپاه برای جهاد مجدد با معاویه، اسباب بهت و حیرت کوفیان را فراهم ساخت و آنان را ترغیب به حضور در جنگ کرد و از طرف دیگر، آنان رهبر خود را از دست داده بودند و شاید این می‌توانست انگیزه‌ای برای حمله‌ی مجدد شامیان به کوفه و شکست کامل آنان شود، در این صورت مرکزیت کوفه از دست می‌رفت و آنان برای همیشه تحت تسلط شام قرار می‌گرفتند.

به‌رحال و با هر انگیزه‌ای، کوفیانی که تا دیروز به ندای حضرت علی علیه السلام لبیک نمی‌گفتند، در صفوفی چندهزار نفری، اما آمیخته با تردید، آماده‌ی نبرد شدند، ولی این جهاد نیز با توطئه‌ی معاویه و ضعفی که در انگیزه‌ی کوفیان وجود داشت، سبب گردید تا کار جهاد با صلح به پایان برسد. اینکه چرا کار به صلح انجامید و مفاد این صلح‌نامه چه چیزی بوده است، محل تضارب آرای بسیاری است. بی‌شک، دو طرف صلح، تلاش بسیاری در کسب حداکثری منفعت و دفع ضرر داشته‌اند. درک فضای حاکم بر صلح و دلایل وقوع آن، می‌تواند بهترین راه برای رسیدن به پاسخی شایسته در چستی مفاد صلح‌نامه باشد؛ زیرا مفاد صلح‌نامه، منطقی‌ترین مکان برای تجلّی دلایل تحقق آن است.

## ۲. برخی دلایل صلح

در خصوص دلایل صلح، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. پیش از هر چیز، نباید این نکته را از نظر دور داشت که فضای اجتماعی نگارش کتاب‌های تاریخی، از دالان جامعه‌ای عبور کرده است که دو سلسله‌ی امویان و عباسیان فضای آن را شکل داده بودند. این دو سلسله، با آل علی علیه السلام به عنوان رقیب سنتی، دشمنی داشتند.

از جمله دلایل صلح که بیشترین تأکید را در گزارش‌های تاریخی داشته، حفظ جان شیعیان، (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۸۰/۱۳) بی‌اعتمادی به کوفیان، (راوندی، ۱۴۰۹: ۵۷۴/۲) نداشتن روحیه‌ی جهاد و همچنین آسایش‌طلبی آن حضرت عنوان گردیده، که این دو دلیل آخر، احتمالاً برای توجیه بندهای مورد بحث ما در این گزارش‌ها عنوان گردیده است که پیش از بررسی دو بند محل بحث از مفاد صلح‌نامه، لازم است به این دو دلیل توجه بیشتری شود.

### ۲-۱. نداشتن روحیه‌ی جهاد

در برخی گزارش‌های تاریخی، چهره‌ی امام حسن علیه السلام به گونه‌ای ترسیم شده که گویا او به هیچ‌عنوان خواهان نبرد نبوده و فارغ از پیروزی یا شکست، به هیچ‌وجه جنگ را خوش نداشته است. ابن‌قتیبه دینوری، به نقل از سلیمان بن سرد خزاعی، یاران آماده به جنگ امام علیه السلام را چیزی نزدیک به صد هزار جنگجو برمی‌شمارد و از اینکه او با وجود چنین سپاهی تن به صلح داده است، اظهار تعجب می‌کند. (دینوری، بی‌تا: ۱۴۱) طبری در بیعت قیس بن عباد با امام حسن علیه السلام تعداد سربازان تحت امر او را نزدیک به چهل هزار نفر اعلام و اشاره می‌کند که قیس بن عباد از جمله کسانی بود که علی‌رغم امام حسن علیه السلام، تمایل به جنگ با معاویه داشت و به همین سبب، امام علیه السلام او را از امارت آذربایجان برکنار نمود. (طبری، ۱۴۰۸: ۱۶۴/۳)

همچنین روایت شده است که ورود امام علیه السلام به جنگ، بر اثر فشار یارانش بود و گرنه خود او تمایلی نداشت.<sup>۱</sup> (ابن‌کثیر، ۱۴۰۹: ۱۴/۸) ابن‌حجر عسقلانی حدیثی را از عمرو بن دینار نقل می‌کند که در آن معاویه با علم به اینکه امام حسن علیه السلام خواهان جنگ نیست، تقاضای صلح کرد.<sup>۲</sup> (عسقلانی، ۱۴۱۵: ۶۵/۲)

تمامی این نقل‌ها برای خوانندگان می‌تواند دالّ بر آن باشد که صلح امام حسن علیه السلام، نه به دلیل کمی نیرو، بلکه به سبب بی‌میلی خود ایشان به جنگ و خونریزی بوده است؛ چراکه اگر اهل جنگ بود، به اندازه‌ی کافی نیرو در اختیار داشت. در این گزارش‌ها، با تخریب چهره‌ی امام حسن علیه السلام در میان مردم، ایشان را به عنوان شخصی ترسو و کسی که روحیه‌ی جهاد ندارد، معرفی کرده است.

## ۲-۲. آسایش طلبی امام علیه السلام

در برخی گزارش‌های تاریخی، از امام حسن علیه السلام چهره‌ی فردی راحت‌طلب و بی‌همت ترسیم شده بود که از توان کافی برای مدیریت جامعه هم برخوردار نبوده است. نتیجه‌ی چنین نگرشی را می‌توان در تحلیل‌های برخی مورخان غیر مسلمان و مستشرقان یافت که بدون هرگونه پرده‌پوشی، به این مسأله اشاره کرده‌اند؛ از جمله، فلیپ‌خوری حتی می‌گوید: «امام حسن علیه السلام تمایل به کامجویی و بزرگ‌منشی داشت و به حکومت و اداره‌ی امور مسلمانان علاقه‌ای نداشت و مرد استقامت نبود، بدین سبب از خلافت کناره گرفت و به مستمری سالیانه‌ای که معاویه به او می‌پرداخت، قناعت ورزید.» (حتی، ۷۸)

اینگونه نقل‌ها می‌تواند نشانگر آن باشد که شخص مورد نظر، مسؤولیت‌پذیر نبوده، توان تحمل سختی جنگ را ندارد و اگر در چنین موقعیتی قرار بگیرد، در اولین فرصت، میدان را به نفع رقیب خالی خواهد کرد؛ بنابراین اگر امام حسن علیه السلام خیلی سریع با صلح معاویه موافقت می‌کند، امر دور از ذهنی اتفاق نیفتاده است و گنجاندن بندهایی همچون: انتقال خلافت و درخواست‌های مالی برای خود و خانواده‌اش، غیر منتظره نخواهد بود.

هیچ کدام از این نقل‌ها، هرگز زحمت رفع تناقض میان چنین روایاتی را با روایات ترسیمگر حضور قوی امام حسن علیه السلام در صحنه‌های نبرد و خطبه‌های ایشان در تجمیع سپاه برای جنگ جمل و صفین و همچنین اعلان جهاد و تدارک نیرو در دوره‌ی خلافت ایشان را نداده‌اند.

## ۳. مفاد صلح‌نامه

همچنان‌که گذشت، هر یک از دلایل فوق، می‌تواند تجلّی خاصی در مفاد قرارداد صلح داشته باشد. لازمه‌ی تحلیلی صحیح از دو بند مورد نظر ما، مقایسه‌ی آنها با سایر

بندهاست. آنچه به‌طور کلی در گزارش‌های مختلف تاریخی در خصوص بندهای این صلح‌نامه ذکر شده است، عبارتند از:

۱. حکومت به معاویه واگذار می‌شود، به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ و سیره‌ی خلفای شایسته عمل کند.

۲. پس از معاویه، حکومت متعلق به حسن بن علی علیه السلام است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید، متعلق به حسین بن علی علیه السلام است و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

۳. معاویه باید ناسزا به امیرالمومنین علیه السلام را ترک کند و علی علیه السلام را جز به نیکی یاد ننماید.

۴. بیت‌المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است، مستثنی کند و بپذیرد که تسلیم حکومت شامل آن نمی‌شود و معاویه باید هر سالی دو میلیون درهم برای حسن علیه السلام بفرستد و بنی‌هاشم را از بخشش‌ها و هدیه‌ها بر بنی‌امیه امتیاز دهد و یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدایی که در کنار امیرالمؤمنان علیه السلام در جنگ‌های جمل و صفین کشته شده‌اند، تقسیم کند و اینها همه باید از محل خراج دارابجرد<sup>۳</sup> تأمین شود.

۵. مردم در هر گوشه از زمین، در امن و امان و سیاه‌پوست و سرخ‌پوست از امنیت برخوردار باشند و معاویه باید لغزش‌های آنان را نادیده بگیرد و هیچ‌کس را بر خطاهای گذشته‌اش مؤاخذه نکند و مردم عراق را به کینه‌های گذشته، نگیرد. اصحاب حضرت علی علیه السلام در هر نقطه‌ای که هستند، در امان باشند و کسی از شیعیان علی علیه السلام مورد آزار واقع نشوند و یاران علی علیه السلام بر جان و مال و ناموس و فرزندانشان بی‌مناک نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه‌ای بر آنان وارد نسازد و حق هر حقداری به وی برسد و هر آنچه در دست اصحاب علی علیه السلام است، از آنان باز گرفته نشود. (آل یاسین، ۱۳۵۴: ۳۵۵)

مفاد فوق، به‌تمامه در همه‌ی کتب تاریخی ذکر نگردیده است و هر کتابی به تناوب، برخی از آن را ذکر کرده و از ذکر برخی دیگر بازمانده‌اند. از میان این شروط، ماده‌ی دوم (شرط خلافت) و چهارم (شرط مادی) نیاز به دقت و بررسی بیشتر دارد؛ چرا که این دو ماده، علاوه بر ناهماهنگی با دیگر بندهای قرارداد، از نظر هدف احتمالی درخواست‌کننده

آن، با اهداف عملکردی ائمه علیهم السلام در اندیشه‌ی تشیع سازگاری ندارد و لازم است تا برای کشف صحت و سقم آن، مورد بازنگری قرار گیرد.

#### ۴. بررسی شرط خلافت در مفاد صلح نامه

مسأله‌ی «شرط خلافت» به دو صورت در منابع تاریخی ذکر گردیده است؛ یکی آنکه خلافت به عنوان «شرط» مطرح نگردیده بلکه از همان ابتدا به گونه‌ای مطرح شده که گویا امام حسن علیه السلام برتری معاویه و صلاحیت او را در خلافت، از ابتدا قبول داشته و خود، آن را به معاویه پیشنهاد کرده است. در این بیان، امام حسن علیه السلام خلافت خود را در رتبه‌ای بعد از معاویه قبول داشته است.

در ارتباط با این موضوع، ابن عساکر بیان می‌کند که امام حسن علیه السلام از پذیرش خلافت از همان ابتدا کراهت داشته و امر خلافت را به خاطر اصلاح امت رسول‌الله صلی الله علیه و آله به کسی که بر آن امر، صاحب حق بوده است، سازش کرده است.<sup>۴</sup> (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۶۷)

سیوطی نیز در این باره علاوه بر نادیده گرفتن مسأله‌ی جنگ و اقدامات جنگی آن حضرت، چنین آورده که امام حسن علیه السلام نه تنها خود را در امر خلافت شایسته‌تر از معاویه نمی‌دانست بلکه در برابر اعتراض یارانش، جنگ با معاویه را جنگی معرفی کرده که دلیلی برای او جز کسب قدرت نمی‌توانست، شمرد؛ از این رو صلح را ترجیح داده است.<sup>۵</sup> (سیوطی، بی تا: ۱۹۱) سیوطی در ادامه، با ذکر پیشگویی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تأیید عمل امام حسن علیه السلام و واگذاری خلافت به معاویه، به نوعی رضایت پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز از چنین عملی نشان داده است.<sup>۶</sup> (سیوطی، بی تا: ۱۹۱) این روایت در بیان ابن کثیر نیز به نقل از بخاری تکرار شده است. (ابن کثیر، ۱۴۰۹: ۱۵/۸)

ابن حجر عسقلانی، روایتی را بیان می‌دارد که گویی امام حسن علیه السلام از شروط پذیرش بیعت مردم کوفه با خود، به عنوان عاملی برای تمکین آنان و عدم مقاومتشان بر انتقال قدرت به معاویه بهره برده است.<sup>۷</sup> (عسقلانی، ۱۴۱۵: ۶۵/۲)

چنان که ملاحظه می‌شود، در تمامی این نقل‌ها، نقطه‌ی مرکزی توجه مورخان، بحث صلح و مطرح نکردن مقدمات و اسباب و علل آن است و هیچ‌یک حاضر به پاسخگویی این مسأله نیستند که چرا امام حسن علیه السلام خلافتی را که با بیعت مسلمین به دست آورده، بنا

بر نظر آنها، به راحتی وانهاد و آن را به دیگری واگذار می‌کند؟! خواسته یا ناخواسته، تمامی این نوع از نقل‌ها کوشیده‌اند تا علاوه بر پوشاندن حمله‌ی مجدد معاویه به محدوده‌ی حکومت مرکزی، علت واگذاری خلافت را، حقانیت معاویه در دارا بودن این مقام، به اعتراف خود امام حسن علیه السلام، ضعف شخصیتی آن حضرت و عدم تمایل ایشان به تحمل سختی‌های حکومت، جلوه دهند. در چنین حالتی، شکل صلح، به معامله تبدیل می‌شود و گویی امام با این عمل، دست به تجارتي زده است تا از طریق آن، بیشترین سود را با کمترین زحمت به‌دست آورد.

در برابر روایات فوق، نقل‌هایی نیز وجود دارد که دال بر عزم امام علیه السلام بر مدیریت جامعه و مقابله با کسانی است که سعی در ایجاد اغتشاش در نظام حکومتی او را دارند؛ مانند گزارش شیخ مفید که با صدور فرمان قتل جاسوسان از سوی امام حسن علیه السلام، جاسوسانی که از سوی معاویه برای ایجاد هرج و مرج در کوفه و بصره اعزام شده بودند، کشته شدند. (شیخ مفید، ۱۴۱۶: ۹/۲) ابوالفرج اصفهانی نیز بیان می‌دارد که ایشان نامه‌ای برای معاویه فرستاده و او را تهدید به جنگ کرده است<sup>۸</sup> (اصفهانی، بی‌تا: ۵۳) و در جایی دیگر اشاره به حق خود، در امر خلافت کرده و معاویه را نصیحت می‌نماید که تسلیم شود.<sup>۹</sup> (اصفهانی، بی‌تا: ۵۶) این اقوال دال بر این نکته است که امام تمایلی به انتقال قدرت نداشته و معاویه را به خاطر درگیری با حکومت ایشان و تسلیم نشدن در برابر آن، مستوجب سرزنش می‌دانسته‌اند.

نوع دوم از طرح خلافت این است که به صورت شرطی از شروط صلح‌نامه مطرح شده، که خود به دو صورت است: آنکه خلافت بعد از معاویه، به امام حسن علیه السلام برسد (دینوری، بی‌تا: ۱۴۱) و دیگر آنکه خلافت بعد از معاویه، باید به شورا گذاشته شود و او حق برگزیدن جانشین برای خود را ندارد؛ (اربلی، ۱۳۸۱: ۵۷۰/۱) در هر دو صورت، حق انتخاب جانشین، از معاویه سلب می‌گردد.

در این دسته از گزارش‌ها، ابتدا به درگیری میان امام حسن علیه السلام و معاویه اشاره شده و سپس مسأله‌ی صلح و شروط امام، از جمله شرط خلافت مطرح شده است. جالب آنکه در برخی از این گزارش‌ها، جنگ‌افروزان میان امام علیه السلام و معاویه، برخی از اصحاب حضرت علی علیه السلام معرفی شده‌اند که امام حسن علیه السلام را از روی اکراه، مجبور به برخورد با معاویه

کردند و امام نیز با مشاهده اندکی تفرقه در میان یاران خود، از تصمیم خود منصرف شده، بار مسؤولیت اداره‌ی جامعه را بر دوش معاویه انداخت. (عسقلانی، ۱۴۱۵: ۱۴/۲)

اولین کسی که به شرط خلافت در بندهای صلح‌نامه اشاره کرده، ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ق) است. وی می‌گوید: پس از آنکه امام حسن علیه السلام از مردم کوفه بیعت می‌گیرد، به سرعت به معاویه نامه می‌نویسد و در امر خلافت، با این شرط که بعد مرگ معاویه به خود امام برگردد، صلح کرد و با مردم نیز چنین گفت که من با معاویه صلح کردم، با او بیعت کردم، شما نیز با او بیعت کنید.<sup>۱</sup> (دینوری، بی تا: ۱۴۰) در این روایت، هیچ اشاره‌ای به جهاد و خلافت هفت‌ماهه‌ی امام علیه السلام نشده است. طبری (م ۳۱۰ق) با آنکه هم‌عصر دینوری بوده، شرط خلافت را در مفاد صلح‌نامه ذکر نکرده است.

از دیگر کسانی که به شرط خلافت اشاره کرده‌اند، ابن اعثم کوفی (م ۳۱۴ق) است؛ با این تفاوت که شرط خلافت را نه از بیان امام حسن علیه السلام، که سخنی از سوی فرستاده‌ی ایشان، عبدالله بن حارث می‌داند. امام به عبدالله بن حارث دستور داد تا خبر پذیرش صلح را به معاویه اطلاع دهد و او در برابر سؤال معاویه که از شرایط امام برای صلح پرسیده بود، از نزد خود شرط خلافت را بر شرایط امام افزود. شاید می‌پنداشت که این عمل او موجب می‌شود تا این انحراف، پس از مرگ معاویه دوباره به راه اصلی خود بازگردد. ابن اعثم در ادامه گزارش می‌دهد: آن حضرت نپذیرفت که بعد از وفات او خلافت برای او باشد، و فرمود: نیکو نیست و من خواهان این کار نیستم. اگر طالب خلافت می‌بودم، امروز به او نمی‌دادم. امام علیه السلام امر خلافت بعد از معاویه را به شورا واگذار کرد، تا مسلمانان کسی را که صلاح می‌دانند، نصب کنند. (کوفی، ۱۳۷۲: ۲۹۲)

این نوع طرح شرط خلافت، از سوی امام حسن علیه السلام در صلح‌نامه، علاوه بر تضادی که با دلایل پذیرش صلح از طرف امام علیه السلام در پاسداری از دین و حفظ جان و مال و ناموس شیعیان دارد، به نوعی تطهیر معاویه در گرفتن حکومت با جنگ نیز هست؛ از این رو طرح این نوع از شرط خلافت در مفاد صلح‌نامه از جانب امام حسن علیه السلام، نادرست است.

## ۵. بررسی شروط مالی در مفاد صلح نامه

در برخی از گزارش‌ها، مهم‌ترین شرطی را که از سوی امام حسن علیه السلام در صلح نامه مطرح می‌کند، شروط مالی دانسته‌اند. این شرط، در مکاتبات صلح دیده می‌شود؛ آنجا که باز این شرط نه از سوی امام علیه السلام، بلکه از سوی فرستاده‌ی ایشان مطرح می‌گردد و معاویه نیز می‌پذیرد، اما پس از آنکه امام علیه السلام از مفاد شروط گذاشته شده مطلع شدند، آن را نپذیرفتند.<sup>۱۱</sup> (کوفی، ۱۳۷۲: ۲۹۲) البته در این زمینه، گزارش دیگری از ابوحنیفه دینوری نقل شده که امام حسن علیه السلام نیز به شروط مالی عرضه‌شده از طرف فرستاده‌ی امام که معاویه پذیرفته بود، رضایت داده است.<sup>۱۲</sup> (دینوری، ۲۶۵: ۱۳۷۱)

اما قدیمی‌ترین گزارشی که به بیان شروط مالی اقدام کرده، مربوط به طبری است. وی خبر می‌دهد که امام حسن علیه السلام به شرط آنکه معاویه بیت‌المال کوفه را - که پنج هزار درهم است - به او بدهد و درآمد سالانه‌ی بخش دارابجرد فارس به ایشان اختصاص یابد، از خلافت کناره‌گیری می‌کند (طبری، ۱۳۷۵: ۲۷۱۵/۷) و دیگرانی همچون: ابن اثیر، ابن کثیر، ابن جوزی و ابن خلدون، بدون هیچ تفاوتی، عیناً نقل او را تکرار کرده‌اند. ابن سعد واقعی نیز درباره‌ی شروط مالی در مفاد صلح نامه این چنین بیان می‌دارد که یکی از شروط واگذاری خلافت به معاویه از طرف امام حسن علیه السلام این بود که بیت‌المال در اختیار امام حسن علیه السلام قرار گیرد تا وام‌ها و تعهدهای خود را پرداخت کند و هزینه‌ی سفر خود و همراهانش را - که افراد خانواده و فرزندان خودش و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند - فراهم آورد و همچنین خراج فسا و دارابگرد از مناطق فارس تا هنگامی که او زنده است، همه‌ساله برای او فرستاده شود. معاویه نیز با قبول پیشنهادهای او، صلح را پذیرفت. (واقعی، ۱۴۱۰: ۳۲/۵) اما برخی از هم‌دوره‌های طبری، همچون ابن‌قتیبه دینوری، هیچ اشاره‌ای به شروط مالی در این خصوص نکرده و فقط شرط خلافت را همراه با شروط دیگر ذکر کرده‌اند. (دینوری، بی تا: ۱۴۰)

چهره‌ای که مورخانی چون طبری، از امام حسن علیه السلام به تصویر می‌کشند، نقش مردی است که در واپسین ایام قدرت خود، به افول دولتش پی برده است و سعی دارد بیشترین انتفاع را از این زمان ببرد. از این رو به مجرد اینکه معاویه تقاضای صلح ایشان را می‌پذیرد و سفیرانی را نزد آن حضرت ارسال می‌کند، امام حسن علیه السلام مهم‌ترین شرطی را که

می‌گذارد، دریافت اموال بیت المال کوفه، بالغ بر پنج میلیون درهم، همچنین خراج دارابجرد و عدم دشنام به پدرش علی علیه السلام است که البته این شرط آخری به نوعی تضمین‌کننده‌ی اعتبار اجتماعی او نزد عامه‌ی مردم بوده است. طبری از مابقی شروط، با بیان مبهم نام می‌برد که امام حسن علیه السلام چندبرابر چیزهایی که از معاویه خواسته بود، نوشت و نگه داشت<sup>۱۳</sup> (طبری، ۱۳۷۵: ۲۷۱۷/۷) که این جمله می‌تواند نزد مخاطب، بر زیاده‌خواهی آن حضرت دلالت کند.

البته گفتنی است که اعتراض سلیمان بن صرد خزاعی به امام حسن علیه السلام می‌تواند دلیلی بر نبود چنین شرطی باشد. هنگامی که او به ایشان اعتراض کرد که چرا با وجود چندهزار مرد جنگی، صلح را پذیرفتی و هیچ عهد و پیمانی برای خود نگرفتی و هیچ بهره‌ای از خلافت نداری؟ (دینوری، بی تا: ۱۴۱) این بیان نشان می‌دهد که در اصل صلح‌نامه، شرط مالی وجود نداشته است. همچنین بیانگر این مسأله است که حتی برخی سران شیعه به اهمیت شروطی که امام علیه السلام در صلح‌نامه قرار داده‌اند، توجه نداشته و عمق آن را درک نکرده‌اند، از این رو نبود شروط مالی را خسران برای امام تلقی می‌کردند. اگرچه همین جمله نیز می‌تواند منطقی بودن چنین شرطی را در فضای آن روز برساند که امام علیه السلام از آن صرف نظر می‌کنند.

از دیگر نکات مهم در این منابع، توجه زیاد آنان به پول‌های ردّ و بدل شده میان معاویه و برخی از سران کوفه است؛ از جمله یک میلیون درهم پول پیشنهادشده به عبیدالله بن عباس و قیس بن سعد که عبیدالله فریب می‌خورد و قیس وفادار می‌ماند. (شیخ مفید، ۱۴۱۶: ۱۳) همچنین به برخی سران دیگر سپاه حدود پانصد هزار درهم داده می‌شود تا به معاویه بپیوندند. (راوندی، ۱۴۰۹: ۵۷۵) حال وقتی در این حجم از جابجایی پول، از سوی امام علیه السلام نیز مبلغ کلانی بابت تحویل خلافت به معاویه پیشنهاد می‌شود، علل تحقق صلح در نظر خواننده، می‌تواند به دلیل دیگری غیر از حفظ دین و جان مسلمانان هم تعبیر شود و آن، کسب سود مادی از این ماجراست. این مسأله - همچنان که گذشت - کاملاً در دیدگاه برخی مستشرقان مشهود است. آنجا که به دلیل عدم تعهد آنان به حفظ ملاحظات برخی مورخان اسلامی، نیمه‌ی پنهان چنین گزارش‌هایی را به صراحت آشکار می‌کنند و این شروط را دلیلی بر بی‌همتی و راحت‌طلبی حضرت دانسته‌اند که ایشان برای سود بیشتر، حتی حاضر به معامله خلافت می‌شود!

متن دیگری از صلح‌نامه نیز وجود دارد که ظاهراً خالی از هرگونه شائبه بوده و مطابق با گزارش‌هایی است که از روحیات امام حسن علیه السلام نقل شده و تا حدود بسیاری شاید همان متن اصلی صلح‌نامه باشد. مقایسه‌ی روح حاکم بر این صلح‌نامه با موارد مشکوک فوق‌الذکر، ما را به درک واقعیت‌های اتفاق افتاده رهنمون می‌سازد و از کلام اوست آنچه در صلح‌نامه‌ای آمده که میان او و معاویه بن ابی سفیان نگاشته شده است، آنگونه که در آن، حفظ جان مسلمین و فرونشاندن فتنه دیده شده و آن به شرح زیر است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این [مکتوب] آن چیزی است که حسن بن علی بن ابیطالب بر اساس آن، با معاویه بن ابی سفیان صلح می‌کند. صلح می‌کند با او بر اینکه ولایت امر مسلمین را بنابر عمل به کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفای صالح، به او واگذارد. معاویه حق ندارد ولایت را بعد از خود به احدی واگذارد، بلکه این امر بایستی توسط شورایی از مسلمین صورت پذیرد. [صلح می‌کند] بر اینکه مردم در شام و عراق و حجاز و یمن در امنیت کامل باشند. [صلح می‌کند] بر اینکه جان و مال و زنان و فرزندان اصحاب و شیعیان علیهم السلام در امنیت باشند و معاویه بن ابی سفیان بر این صلح متعهد می‌شود بر اساس عهد و میثاقی که با خدا می‌بندد و بر هر آنچه که خلق او به وفای عهد بدان پایدار می‌مانند که بر حسن بن علی علیه السلام و برادرش حسین علیه السلام و هیچ‌یک از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آشکارا یا نهان جفا نکند و هیچ‌کس از ایشان را در هیچ‌یک از آفاق آزار نرساند.<sup>۱۴</sup> (اربلی، ۱۳۸۱: ۵۷۰/۱)

چنان‌که از این متن آشکار است، مهم‌ترین همّت امام علیه السلام در قرارداد صلح، حفظ جان مسلمین در شام، عراق، حجاز و یمن، فرونشاندن فتنه در سایه‌ی عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی خلفای صالح، نه خلفای سابق، سلب حق تعیین جانشین از سوی معاویه و حفظ جان شیعیان و عدم تعرض به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. در این متن، امام حسن علیه السلام همچون امیری که نگران آینده افراد تحت امر خود است، سعی دارد با محکم‌ترین میثاق‌ها، در حفظ جان، مال و ناموس آنان از هیچ کوششی دریغ ننماید.

از این روست که وقتی برخی شیعیان، آن حضرت را به دلیل پذیرش صلح مورد شماتت قرار داده و ایشان را با الفاظی چون «مذلل المؤمنین» مورد خطاب قرار می‌دادند (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۷۹/۱۳)، امام علیه السلام با درک حزن فراوان ایشان از غلبه‌ی معاویه بر

جامعه‌ی اسلامی، به تشریح دلایل خود در پذیرش صلح پرداختند که یکی از آنان حفظ جان شیعیان بود و فرمودند: هدف من در مصالحه با معاویه، جز آن نبود که وقتی سستی یارانم را از جنگ و روی گردانی آنها را از نبرد دیدم، لااقل جان شما را حفظ کنم. همچنین آن حضرت علیه السلام در پاسخ مالک بن ضمره فرمودند: «ای مالک! چنین مگوی. زمانی که من دیدم که مردم جز عده‌ای این کار را ترک کردند، ترسیدم که ریشه‌ی شما از زمین کنده شود؛ پس مصمم شدم تا برای دین در روی زمین فریادگری باقی بگذارم.»<sup>۱۵</sup> (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵: ۲۸۰)

معاویه که برای محکم ساختن پایه‌های حکومت خود چاره‌ای جز از میان برداشتن مهم‌ترین مخالفان خود - یعنی شیعیان - نداشت، از طریق جنگ می‌توانست به راحتی این خواسته را تحقق بخشد، اما صلح امام حسن علیه السلام مانعی در مقابل او قرار داد که تا ده سال بعد، تلاش او را عقیم ساخت. به همین دلیل می‌بینیم که او برای رسیدن به چنین خواسته‌ای، ابتدا امام را مسموم کرد و سپس اقدام به قتل شیعیان معروفی چون حجر بن عدی کرد. با این وجود، فرصت از دست رفته برای او هیچ‌گاه دوباره به دست نیامد و این اقدامات موجب ریشه‌کنی تشیع از جامعه‌ی اسلامی نگردید. (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵: ۲۸۴)

از سویی دیگر، عملکرد بد کوفیان در یاری امیرالمومنین علیه السلام، هرگونه امیدی را برای مقابله با فساد معاویه به حداقل رسانده بود؛ چنان‌که قطب‌الدین راوندی بیان داشته است که وقتی مردم به سوی امام حسن علیه السلام آمدند تا با او بیعت کنند و مدعی شدند که حاضرند از او اطاعت بی‌چون و چرا نمایند، امام علیه السلام فرمودند: «كَذَّبْتُمْ! وَاللَّهِ مَا وَفَيْتُمْ لِمَنْ كَانَ خَيْرًا مِنِّي فَكَيْفَ تَفْعُونَ لِي؟ وَ كَيْفَ أَطْمَئِنُّ إِلَيْكُمْ وَ لَا أَتَقُّ بِكُمْ؟ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَمَوْعِدٌ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ مَعَسْكَرَ الْمَدَائِنِ فَوَافُوا إِلَيَّ هُنَاكَ... وَ تَخَلَّفَ عَنْهُ كَثِيرٌ فَمَا وَفَوْا بِمَا قَالُوا» در این فرمایش کاملاً مشخص است که امام حسن علیه السلام به دلیل سابقه‌ی بد رفتار کوفیان با حضرت علی علیه السلام، چندان به عهد و پیمان آنان دلخوش نبوده و به‌همین خاطر، راستی گفتار آنان را به محک حضور در اردوگاه جنگی مدائن می‌آزماید و کمی استقبال از این شرط، صحت پیش‌بینی آن حضرت را نشان می‌دهد. (راوندی، ۱۴۰۹: ۵۷۴/۲)

همچنین تعدادی هم که به ندای امام لیبیک گفته و در اردوگاه مدائن جمع شده بودند، به طور صددرصد از امام تمکین نداشتند. طبری، از شورش سپاه امام علیه السلام به دلیل

پخش شایعه‌ی قتل قیس بن سعد گزارش می‌دهد. این گزارش، نشانگر جو نامناسب و ناآرام سپاه امام علیه السلام است که هر لحظه تحت تأثیر شایعات، دچار سردرگمی بوده و به اندک احتمالی، دست به شورش می‌زدند. چنین سپاهی البته هیچ‌گاه در میدان نبرد قابل اعتماد نبوده و هر لحظه احتمال داشت که شمشیر را به سمت فرماندهان خود بچرخاند و شکستی فاجعه‌بار را بر بیکر جامعه‌ی اسلامی تحمیل نمایند.<sup>۱۶</sup> (طبری، ۱۴۰۸: ۱۶۵)

علاوه بر آن، خیانت امیران سپاه و پیوستن تعداد زیادی از کوفیان به معاویه<sup>۱۷</sup> (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۳۸/۴) و فریاد «البقیه، البقیه» بسیاری از باقی‌ماندگان که خواهان صلح بودند، (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۴۰۶/۳) موجب شد تا امام حسن علیه السلام اصرار بر جنگ را به صلاح ندانسته و از تصمیم خود برای نابودی معاویه منصرف شود و تسلیم خواسته‌ی کوفیان شده، با معاویه قرارداد صلح را امضا نماید.

سخنان امام حسن علیه السلام در شماتت سپاهیان خود، بیانگر این بی‌اعتمادی است: «اشراف و بزرگان شما نزد معاویه رفته‌اند. به خدا سوگند! این از شما عجیب نیست؛ شما در صفین پدرم را بر حکمیت اجبار کردید و زمانی که آن را پذیرفت، بر او اعتراض نمودید. برای بار دوم، شما را به جنگ با معاویه خواند، سستی کردید، تا آنکه کرامت الهی نصیب او شد. پس از آن بدون اکراه با من بیعت کردید، من بیعت شما را پذیرفتم و قدم در این راه گذاشتم، خدا آگاه است که قصد من چه بوده است، اما ببینید شما چه کرده‌اید ای مردم عراق همین‌ها برای من کافی است، مرا در دینم فریب ندهید.» (کوفی، ۱۳۷۲: ۱۵۷)

## نتیجه‌گیری

این پژوهش با بررسی دو بند از مفاد صلح‌نامه امام حسن علیه السلام و معاویه، یعنی شرط خلافت و شروط مالی، ضمن بازنمایی تاریخ این دوره، تصویری روشنی از این دو بند مفاد صلح‌نامه را نشان می‌دهد. با توجه به آنچه در این پژوهش مورد مطالعه قرار گرفت، مهم‌ترین دلایل امام حسن علیه السلام از پذیرش صلح عبارتند بودند از: نداشتن یار و یاور، جلوگیری از ریختن خون مردم و ضعف و دنیاگرایی مردم کوفه. از این‌رو امام علیه السلام با کناره‌گیری حکیمانه از خلافت و پذیرش صلح، مفادی را در صلح‌نامه که مصالح اسلام و مسلمین را تأمین کند، گنجانده است. اما در مسأله‌ی مورد پژوهش، یعنی شرط خلافت و شروط مالی، باید گفت که این شروط به عنوان مفاد صلح‌نامه‌ی امام حسن علیه السلام، به

شکل‌های مختلف در منابع تاریخی روایت شده است. شرط خلافت، در برخی منابع به گونه‌ای مطرح شده که امام حسن علیه السلام امر مهم خلافت را بعد از مرگ معاویه به شورا واگذار کرده است، که این بیان با دلایل امام علیه السلام در پذیرش صلح مطابقت ندارد. در رابطه با شروط مالی نیز در منابع به صورت‌های مختلف ذکر کرده‌اند و به نوعی درصدد برآمده‌اند که امام علیه السلام را شخصی دنیاطلب که به دنبال کسب سود و منافع مالی و دنیوی است معرفی کنند، اما آن گفتارها، با توجه به سیره‌ی امام حسن علیه السلام که کریم اهل بیت است، قابل پذیرش نیست.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. «و لم یکن فی نية الحسن ان یقاتل احدا و لکن غلبوه علی رأیه.»
۲. «و کان معاویة یعلم ان الحسن اکره الناس للفتنه فراسله واصلح الذی بینهما.»
۳. دارابجرد- دارابگرد: شهری قدیمی و یکی از پنج کوره‌ی ایالت فارس بود.
۴. «یا ایها الناس! انی کنت اکره الناس لاول هذا الحدیث و انا اصلحت آخره لذی حق ادیت الیه حقه احق به منی او حق حدث به اصلاح امه محمد صلی الله علیه و آله و سلم.»
۵. «ولی حسن - رضی الله عنه - الخلفه بعد قتل ایه بمبايعة اهل الکوفة فأقام فیها ستة اشهر و ایاماً ثم سار الیه معاویة - و الامر الی الله - فارسل الیه الحسن یبذل له تسلیم الامر الیه علی ان تكون له الخلفه من بعده: حسن علیه السلام خلافت را بعد از قتل پدرش از طریق بیعت کوفیان به مدت شش ماه و چند روز به دست گرفت سپس آن را به معاویه، خدا آگاه‌تر است، منتقل کرد. پس حسن نامه‌ای به او نگاشت و خلافت را به او تسلیم کرد به شرط آنکه خلافت بعد از معاویه متعلق به او باشد.»
۶. «... فظهرت المعجزة النبویة فی قوله "یصلح الله به بین فتنین من المسلمین" و نزل له عن الخلفه ... و قال له رجل السلام علیک یا مذل المومنین! فقال لست بمذل المومنین و لکنی کرهت ان اقتلکم علی الملک.»
۷. «جمع الحسن رؤوس اهل العراق فی هذا القصر - قصر المدائن - فقال: انکم قد بايعتمونی علی ان تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت و انی قد بايعت معاویة فاسمعوا له و اطیعوا؛ حسن علیه السلام سران اهل عراق را در قصر مدائن جمع کرد و به آنان گفت: شما با من بیعت کردید بر تبعیت از من در اینکه صلح

کنید با هر آن کس که من صلح کردم و بجنگید با هر آن کس که من با او جنگیدم. همانا من بیعت کردم با معاویه پس بشنوید و اطاعت کنید.»

۸. «اما بعد فانك دستت الى رجال كانك تحب اللقاء و ما اشك في ذلك فتوقعه ان شاء الله؛ ای معاویه همانا جاسوسانی را به سوی من می فرستی که گویا سر جنگ داری و من در آن شکی ندارم. پس منتظر آن باش ان شاء الله.»

۹. «... ادخل فيما دخل فيه الناس من بيعتي فانك تعلم اني احق بهذا الامر منك عند الله و عند كل اواب حفيظ و من له قلب منيب و اتق الله و دع البغى و احقن دماء المسلمين فوالله مالك من خير في ان تلقى الله من دمائهم باكثر مما انت لاقيه به فادخل في السلم و الطاعه و لاتنازع الامر اهله و من هو احق به منك ليطفىء الله النائره بذلك و تجمع الكلمه و تصلح ذات البين و ان انت ابيت الا التمادي في غيك نهدت اليك بالمسلمين فحاكمتك حتى يحكم الله بيننا و هو خير الحاكمين؛ همچون سایر مردم در بیعت من درآی. به درستی که می دانی من به این امر در نزد خداوند محق تر از تو هستم... ستم کاری را رها کن و خون مسلمین را هدر نده، قسم به خدا که خیری برای تو نیست در این که خداوند را ملاقات نمایی با آنچه با آن خدا را ملاقات خواهی کرد، درحالی که خون آنان بر گردن تو باشد، پس تسلیم شو و اطاعت نما و منازعه در خلافت با اهل آن که می دانی محق تر از توست نکن تا این آتش خاموش شود و وحدت کلمه و صلح میان مسلمین ایجاد شود. اگر تو بر سرپیچی ات پافشاری نمایی با مسلمین بسیاری به سوی تو خواهیم آمد تا خداوند میان من و تو حکم نماید که او بهترین حکم کنندگان است.»

۱۰. «فلما تمت البيعة له و اخذ عهودهم و موافقتهم على ذلك، كاتب معاويه فأتاه فخلا به فاصطلح معه على ان لمعاويه الامامه ما كان حيا فاذا مات فالامر للحسن. فلما تم صلحهما اصعد الحسن الى المنبر فحمد الله و أثنى عليه ثم قال ايها الناس... قد سالمت معاويه و بايعته فبايعوه و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الى حين؛ چون بیعت با امام حسن عليه السلام تمام شد و او از مردم بیعت و پیمان گرفت، با معاویه مکاتبه کرد و خلافت را به او واگذار کرد و خود را از آن خلاص کرد پس مصالحه کرد با معاویه بر سر اینکه امامت مادامی که معاویه زنده است متعلق به او باشد و چون مرد امر به حسن تعلق گیرد، پس چون صلح میان آن دو برقرار گردید، حسن بر منبر رفته و پس از حمد خداوند و ثنای او گفت: ای مردم... صلح کردم با معاویه و بیعت کردم با او پس شما هم با او بیعت کنید.» ابن قتیبه دینوری، بی تا: ص ۱۴۰.

۱۱. «و اما المال فلیس لمعاویة ان یشرط لی فی المسلمین و لکن اکتب غیر هذا؛ اما در مورد مال، این اموال متعلق به معاویه نیست تا بتواند آن را برای من در میان مسلمین شرط کند و من غیر این را [در قرارداد صلح] خواهم نگاشت.»

۱۲. «خراج اهواز را همه ساله برای او مسلم بدارد و همه ساله به برادرش حسین بن علی علیه السلام دو میلیون درهم بپردازد و بنی هاشم را در مستمری ها و عطایا بر بنی عبد شمس مقدم بدارد. عبدالله بن عامر این شرط هارا برای معاویه نوشت و معاویه آنرا به خط خود نوشت و مهر کرد و از آن به عنوان پیمان های استوار یاد کرد و عموم سران شام را بر آن گواه گرفت و آنرا برای عبدالله بن عامر فرستاد و او آن را به امام رساند و آنحضرت بدان رضایت داد.»

۱۳. «فلما ات الحسن اشترط اضعاف الشروط التي سأل معاویه قبل ذلك.»

۱۴. «و من كلامه علیه السلام ما كتبه فی كتاب الصلح الذي استقر بينه و بين معاویه حيث رأى حقن الدماء و اطفاء الفتنة و هو بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما صالح عليه الحسن بن علی بن ابی طالب معاویه بن ابی سفیان : صالحه علی ان یسلم الیه ولایه امر المسلمین علی این عمل فیهم بكتاب الله وسته رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و سیره الخلفاء الصالحین و لیس لمعاویه بن ابی سفیان ان یعهد الی احد من بعده عهدا بل یكون الامر من بعده شوری بین المسلمین و علی ان الناس آمنون حيث كانوا من ارض الله فی شامهم و عراقهم و حجازهم و یمنهم و علی ان اصحاب علی و شیعته آمنون علی انفسهم و اموالهم و نسائهم و اولادهم و علی معاویه بن ابی سفیان بذلك عهد الله و میثاقه و ما اخذ الله علی احد من خلقه بالوفاء و بما اعطی الله من نفسه و علی ان لا یبغی للحسن بن علی و لا لایخیه الحسین و لا لاحد من اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غائله سرا و لا جهرا و لا یخیف احدا منهم فی افق من الافاق.»

۱۵. «یا مالک! لا تقل ذلك انی لما رأیت الناس ترکوا ذلك الا اهلہ خشیت ان تجتثوا عن وجه الارض فأردت ان یكون للدين فی الارض ناعی.»

۱۶. «فینا الحسن فی المدائن اذ نادى مناد فی العسکر: ألا ان قیس بن سعد قد قتل فانفروا، فانفروا و نهوا سرادق الحسن علیه السلام حتی نازعوا بساطا كان تحته ... فلما رأى الحسن علیه السلام تفرق الامر عنه بعث الی معاویه یطلب الصلح.»

۱۷. «... فانسل عبيدالله الی معاویه فی الليل فی خاصته ... فكان اهل العراق یستأمنون معاویه و یدخلون علیه قبيله بعد قبيله.»

۱. آل یاسین، راضی، *صلح امام حسن علیہ السلام*، ترجمه علی خامنه‌ای، تهران، آسیا، ۱۳۵۴.
۲. ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
۳. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، *مناقب آل البیت علیہم السلام*، بیروت، ذوی القربی، ۱۳۷۹.
۴. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۵. ابن کثیر، *البدایة و النہایة*، بیروت، مکتبه المعارف، ۱۴۰۹ق.
۶. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمه فی معرفۃ الائمة*، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ق.
۷. اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبین*، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۸. جوزی، ابی الفرج، *المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۹. حتی، فلیپ خوری، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
۱۰. دینوری، ابن قتیبہ، *الامامة و السیاسة*، قاهره، موسسه حلبی و شرکاء، بی تا.
۱۱. دینوری، ابوحنیفه، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱.
۱۲. راوندی، قطب الدین، *الخرائج و الجرائح*، قم، موسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
۱۳. سیوطی، عبدالرحمن، *تاریخ الخلفاء*، بی جا، بی تا، بی تا.
۱۴. شیخ مفید، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، قم، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.
۱۵. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
۱۶. عسقلانی، ابن حجر، *الاصابه فی تمییز الصحابه*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۷. کوفی، ابن اعثم، *الفتوح*، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۸. واقدی، ابن سعد، *الطبقات الکبری*، محقق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.